

مشارکت سیاسی و اثر آن بر مشروعیت نظام سیاسی

دکتر جواد اطاعت - دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
مجید عباس زاده مرزبالی - دانشجوی دکتری علوم سیاسی - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

این مقاله به بررسی رابطه مشارکت سیاسی و مشروعیت نظام سیاسی می‌پردازد. از این رو مشروعیت نظام سیاسی متغیر وابسته و مشارکت سیاسی متغیر مستقل است. گسترش مشارکت سیاسی در جامعه، یکی از راههای مهم دستیابی نظامهای سیاسی به مشروعیت است و در مقابل، بسته بودن فضای سیاسی و جلوگیری از مشارکت سیاسی مردم توسط حکومت، می‌تواند مشروعیت و پایداری نظام را با چالش روبه‌رو کند. نکته مهم این است که مهمترین نهاد ارتباط‌دهنده مردم و حکومت که ابزار اصلی مشارکت مردم در امر سیاست به‌شمار می‌رود، حزب سیاسی مستقل و رقابتی است. باید گفت که ارتباط ژرفی میان نظام سیاسی و مشارکت سیاسی وجود دارد و نظام سیاسی دموکراتیک، زمینه مشارکت فعال مردم در زندگی سیاسی را فراهم می‌آورد، در حالی که نظام سیاسی اقتدارگرا از مشارکت فعال مردم جلوگیری کرده و به مشارکتهای نمایشی و هدایت شده از بالا بسنده می‌کند.

درآمد

تأیید مشروعیت نظام سیاسی با مردم است و این امر آنگاه به‌دست می‌آید که زمامداران به اصول برابری» (پای، ۲۰۶:۱۳۸۰) و خواستههای مردم برای مشارکت در فرایندهای سیاسی پایبند باشند. نکته اساسی این است که مشارکت آگاهانه و فعال مردم در عرصه سیاست باعث مشروعیت و دوام نظام سیاسی می‌شود و در مقابل، بسته بودن فضای سیاسی و جلوگیری از مشارکت مردم توسط حکومت، مشروعیت و ثبات نظام را با چالش اساسی روبه‌رو می‌کند.

بنابراین، مشروعیت یا نبود مشروعیت در یک نظام سیاسی، ارتباط اساسی با میزان کارایی حکومت و چگونگی رویارویی آن با خواستههای مشارکتی و

هدف این مقاله، نشان دادن چگونگی ارتباط میان مشارکت سیاسی و مشروعیت نظام سیاسی و بیان این نکته است که گسترش مشارکت سیاسی فعالانه در جامعه یکی از راههای مهم کسب مشروعیت در نظامهای سیاسی به‌شمار می‌رود. در این بررسی مشروعیت نظام سیاسی بعنوان متغیر وابسته، و مشارکت سیاسی بعنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده است. بطور کلی «مشروعیت ویژگی مهم و حیاتی برای نظام سیاسی است که با کارکرد ساختار حکومتی ارتباط نزدیک داشته و در تعیین ظرفیت نظام سیاسی نقش اساسی دارد. به بیان دیگر، پذیرش و

• یورگن هابرماس با استفاده از مفهوم «حوزه عمومی» می‌گوید: هرچه حکومت دامنه این حوزه را گسترش دهد و مشارکت شهروندان در این حوزه بیشتر باشد، اعتماد سیاسی جامعه به حکومت و مشروعیت آن نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین از دید وی، قدرت خامی که از راه کانالهای ارتباطی نهادینه نشده باشد، مخالف اصل حاکمیت مردمی و نامشروع است. از دید احمد نقیب‌زاده نیز مشروعیت سیاسی عبارت است از: پذیرش قلبی حکومت، حاکمان و نظام سیاسی از طرف حکومت‌شوندگان؛ و این امر موقعی حاصل می‌شود که شکل موجود سلطه سیاسی با ارزشها و باورهای عمومی جامعه همسویی داشته باشد.

مفهوم وسیع، دولت بیان و نمود رسمی تمام جامعه است» (آقایخشی، ۱۳۷۵:۲۰۳).

از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی، دو نوع نظام سیاسی وجود دارد: ۱- نظام سیاسی دموکراتیک و ۲- نظام سیاسی غیردموکراتیک (اقتدارگرا). در نظام سیاسی دموکراتیک، منبع مشروعیت قدرت سیاسی، جامعه است و در نتیجه نهادهایی برای مشارکت افراد و گروههای اجتماعی در امر سیاست وجود دارد؛ درحالی‌که در نظام سیاسی غیردموکراتیک یا اقتدارگرا، قدرت سیاسی مشروعیت خود را از منابعی غیر از جامعه به‌دست می‌آورد و در نتیجه، نهادهایی برای مشارکت افراد و گروههای اجتماعی در تصمیم‌گیریهای سیاسی وجود ندارد (بشیریه، ۱۳۸۳ (الف): ۲۹۹-۲۹۸).

مشروعیت

مشروعیت به پذیرش اجتماعی نظام سیاسی از جانب حکومت‌شوندگان بستگی دارد (بشیریه، ۱۳۸۴ (ب): ۴۲). این مفهوم پایه و اساس حکومتها است که همزمان به دو موضوع اشاره می‌کند یکی ایجاد حق حکومت برای «حاکمان» و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی «حکومت‌شوندگان» (شجاعی زند، ۱۳۷۶:۵۱).

قانونی اعضای جامعه دارد. از این رو می‌توان گفت پیوستگی ژرفی میان حکومت و مشارکت سیاسی وجود دارد. در این بررسی از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

۱. تعریف مفاهیم

نظام سیاسی

برای تعریف نظام سیاسی ابتدا باید «نظام» را شناخت. «نظام» مجموعه‌ای از نقشهای وابسته به یکدیگر (ساختار) است که برای دستیابی به هدفی خاص (کارویژه) با هم ترکیب شده‌اند. نظام دارای محیط داخلی و خارجی است. محیط داخلی بیانگر وجود نوعی مرز بین اجزای وابسته به یکدیگر است. رابطه این اجزا با یکدیگر بستگی به موقعیت ویژه‌ای دارد که آنها در رابطه مکانیکی و یا ارگانیکی با هم دارند، و محیط خارجی مرزی است که نظام را از دیگر نظامها جدا می‌کند (سیف‌زاده، ۱۳۸۸:۷۱).

نظام یا طبیعی و یا انسان ساخته است. نظام طبیعی را طبیعت آفریده است و از اراده انسان مستقل است، اما نظام انسان ساخته را انسانها به وجود آورده‌اند؛ که چهارگونه است: نظام مکانیکی، نظام شخصیتی، نظام فرهنگی، و نظام اجتماعی. نظام سیاسی، خرده نظام اجتماعی به‌شمار می‌رود (عالم، ۱۳۸۱:۱۵۰).

نظام سیاسی، شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنها است (ابوالحمد، ۱۳۸۴:۱۹۷). در تعریفی دیگر می‌توان گفت، منظور از نظام سیاسی، «ساختار فراگیر و پیچیده‌ای است که موجودیت جامعه را به مثابه یک ارگانیزم واحد که به‌وسیله یک قدرت سیاسی مرکزی اداره می‌شود، حفظ می‌کند. نظام سیاسی در درجه اول به‌خاطر سرکردگی آن از دیگر نظامهای اجتماعی متمایز می‌شود. در مفهوم محدود، معمولاً دولت بعنوان نهاد اصلی نظام سیاسی تلقی می‌شود که دستگاه قهریه را در اختیار دارد و در

درواقع هرگونه بحث درباره مشروعیت، نیازمند شناخت مفهوم مرتبط با آن یعنی «اقتدار» است؛ و برای درک بهتر مفهوم اقتدار، باید مفهوم «قدرت» را شناخت. «قدرت» را می‌توان توانایی فکری و عملی برای ایجاد شرایط و نتایج مطلوب برشمرد. وبر معتقد است روابط بین فرمانروا و فرمانبر از دو حالت خارج نیست، یا مبتنی بر «اجبار مطلق» است و یا صورتی «طبیعی» و «حقیقی» دارد که به حداقلی از پذیرش و مقبولیت نیاز دارد. نوع دوم قدرت به مفهوم اقتدار نزدیک می‌شود. اقتدار را می‌توان قدرت مشروع و نهادی شده تعریف کرد. در چنین حالتی قدرت وجود ندارد، بلکه حق آن نهاد برای اعمال قدرت مطرح است. اقتدار همانند قدرت وسیله رهبری دیگران است، اما برخلاف آن، پایه‌اش زور یا مجازات نیست، بلکه مشروعیت یا قانونیت است. براین اساس، مفهوم اقتدار با مشروعیت پیوندی ناگسستنی دارد؛ به گونه‌ای که همه اعتبار و هویت خود را از آن می‌گیرد (شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۵۶؛ عالم، ۱۳۸۱: ۹۰ و ۹۶).

از «مشروعیت» تعاریف گوناگونی شده است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود: مارتین لیپست، مشروعیت را توانایی نظام سیاسی در ایجاد و نگهداشت این باور می‌داند که نظام سیاسی مناسب‌ترین نهاد برای جامعه و انجام کارکردهای سیاسی، است (Lipset, 1959:29). رابرت دال می‌گوید: یک حکومت هنگامی مشروع دانسته می‌شود که ملت زیر سلطه آن معتقد باشد ساختار، تشریفات قانونی، قوانین، احکام، سیاستها، صاحب منصبان یا رهبران حکومت، دارای ویژگی درستی یا خیر اخلاقی هستند و حق ایجاد قواعد الزام‌آور را دارند (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۴۰۶). لوسین پای معتقد است: پذیرش و تأیید مشروعیت با مردم است و این آنگاه به دست می‌آید که به نظر برسد زمامداران اصول را پاس می‌دارند و تمایزات را تنها بعنوان شکل‌های مناسب جداسازی تلقی می‌کنند (پای، ۱۳۷۰: ۲۰۶). یورگن هابرماس با استفاده از مفهوم «حوزه عمومی» می‌گوید: هرچه حکومت دامنه این

در گذشته و در دوران حاکمیت الهی، به دلیل نسبت دادن قدرت حاکم به اراده پروردگار و نیز خارج بودن مردم از میدان سیاست، مشروعیت‌یابی حکومت توسط مردم مطرح نبود. بحث مشروعیت با اصل حاکمیت مردم وارد مباحث سیاسی شد و از قرن هجدهم رابطه حکومت و مردم بر اصل نمایندگی استوار شد و دولت‌ها هنگامی مورد شناسایی قرار می‌گرفتند که استوارنامه آنها به تأیید مردم رسیده باشد (نقیب‌زاده: ۱۳۸۰: ۱۵۵). تا پیش از ماکس وبر، هیچیک از اندیشمندان، مسأله مشروعیت را به این روشنی مطرح نکرده بود. از دید آنان سلطه و مشروعیت، دو روی یک سکه بود. وبر سلطه را به این معنا می‌داند که حاکم یا حکومت کسانی را برای پیروی و پذیرش سلطه خود پیدا کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۵). وبر، از سه نوع مشروعیت سیاسی نام می‌برد:

۱- مشروعیت عقلایی: مشروعیت ممکن است مبتنی بر این باور باشد که قدرت بنا به قانون و گذار شده و آنچه قانونی انجام گرفته مشروع است؛

۲- مشروعیت سنتی: مشروعیت ممکن است متکی بر باور گسترده به سنت‌های دیرین و بر نیاز به پیروی از رهبرانی باشد که همسو با سنتها اعمال اقتدار می‌کنند؛

۳- مشروعیت کاریزماتیک: مشروعیت ممکن است مبتنی بر هواخواهی از قداست ویژه و استثنایی، یا ویژگی ستایش‌برانگیز یک شخص باشد (عالم، ۱۳۸۱: ۱۰۷). وبر، سه مبنای مشروعیت خود را بعنوان انواع آرمانی مطرح کرده است، زیرا در عمل مشروعیت بیشتر رژیمها ترکیبی از هر سه نوع مشروعیت است (راش، ۱۳۸۸: ۵۹).

● می‌توان گفت «مشروعیت»، پیروی شهروندان از زمامداران و اعمال قدرت زمامداران بر شهروندان را توجیه عقلی می‌کند. به سخن دیگر، فرمانبری خودخواسته و پذیرش آگاهانه شهروندان از تصمیمات قدرت سیاسی را «مشروعیت» می‌گویند.

● پایداری یک نظام سیاسی به مشروعیت و اثرگذاری آن نظام بستگی دارد. منظور از اثرگذاری، کارایی واقعی نظام سیاسی است؛ بدین معنا که کارکردهای اصلی حکومت در راستای برآوردن نیازها و انتظارات جامعه (در اینجا خواست مشارکت سیاسی) باشد. براین پایه، مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و نگهداشت این باور است که نهادهای سیاسی موجود در جامعه از کارکردهای درست برخوردارند و تأسیس این نهادها برای برآوردن نیازهای جامعه است.

(در اینجا خواست مشارکت سیاسی) باشد. براین پایه، مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و نگهداشت این باور است که نهادهای سیاسی موجود در جامعه از کارکردهای درست برخوردارند و تأسیس این نهادها برای برآوردن نیازهای جامعه است (قوام، ۱۳۸۲ (ب): ۵۳-۵۴).

به این نکته باید توجه داشت که حتا در صورتی که ادعای مشروعیت یک نظام سیاسی مورد پذیرش افراد جامعه قرار بگیرد، آن نظام سیاسی برای کارآمدی و توانمند ساختن اختیارات دولتی مجبور است به دستگاههای اداری، مدیران، پلیس و ارتش خود تکیه کند. این سازمانها از قوه قهریه (اجبار)، مشروعیت و دیگر ابزارها برای اجرای سیاستهای حکومت بهره می‌گیرند و بدون بکارگیری ابزارهای اجبارآمیز (که فرد را براساس مصلحت‌اندیشی به اطاعت وامی‌دارد)، راهبردهای کنترلی دولت و سیاستهای حکومت کارآمدی لازم را نخواهد داشت. حتا برای یک حکومت مشروع و مردمسالار، بکارگیری تدابیری در راستای نگهداشت و استمرار فرمانبرداری شهروندان از دستگاههای دولتی، با اتکا بر مشروعیت یا دیگر ابزارها، ضروری و حیاتی است (بروکر، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی به هر نوع و شکل، پدیده‌ای

حوزه را گسترش دهد و مشارکت شهروندان در این حوزه بیشتر باشد، اعتماد سیاسی جامعه به حکومت و مشروعیت آن نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین از دید وی، قدرت خامی که از راه کانالهای ارتباطی نهادینه نشده باشد، مخالف اصل حاکمیت مردمی و نامشروع است (طالبی، ۱۳۸۷: ۱۹۴؛ قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۴۲۱-۴۲۰). از دید احمد نقیب‌زاده نیز مشروعیت سیاسی عبارت است از: پذیرش قلبی حکومت، حاکمان و نظام سیاسی از طرف حکومت‌شوندگان؛ و این امر موقعی حاصل می‌شود که شکل موجود سلطه سیاسی با ارزشها و باورهای عمومی جامعه همسویی داشته باشد. در این صورت، گروه وسیعی از افراد جامعه، سلطه سیاسی موجود را می‌پذیرند و از آن پیروی می‌کنند و زمامداران نیز از پشتیبانی گروه بزرگی از جامعه برخوردار می‌شوند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

با تأملی در تعاریف مشروعیت، می‌توان گفت «مشروعیت»، پیروی شهروندان از زمامداران و اعمال قدرت زمامداران بر شهروندان را توجیه عقلی می‌کند. به سخن دیگر، فرمانبری خودخواسته و پذیرش آگاهانه شهروندان از تصمیمات قدرت سیاسی را «مشروعیت» می‌گویند (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۹۰).

پیشتر گفته شد که گسترش مشارکت سیاسی، یکی از راههای اثرگذار بر مشروعیت بخشی و مشروعیت‌یابی حکومتهاست. از این رو، مشارکت سیاسی و مشروعیت از همپوشانی با یکدیگر برخوردارند. از آنجا که مشارکت سیاسی مردم در امور سیاسی، نشانه سلامت و کارکرد درست و قانونی نظام سیاسی حاکم بر جامعه است، فعالیت قانونی نهادهای مشارکت و فعالیت آزادانه مردم در امر سیاست، می‌تواند بهتر از هر ابزاری در مشروعیت نظام سیاسی نقش داشته باشد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۹۰).

پایداری یک نظام سیاسی به مشروعیت و اثرگذاری آن نظام بستگی دارد. منظور از اثرگذاری، کارایی واقعی نظام سیاسی است؛ بدین معنا که کارکردهای اصلی حکومت در راستای برآوردن نیازها و انتظارات جامعه

رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاستگذاری عمومی تعریف کرده است (امینی، ۱۳۹۰: ۸۲).
واژه مشارکت سیاسی به شکلهای گوناگونی به کار گرفته شده است، درحالی که برخی از پژوهشگران، مشارکت سیاسی را تنها بعنوان کنشی که از سوی شهروندان به شیوه‌های قانونی مانند رأی دادن و تظاهرات مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد، می‌دانند، برخی دیگر، کارهای غیرقانونی و شکلهای غیرقانونی و غیرمسالمت‌آمیزی چون خشونت را نیز مشارکت سیاسی در نظر می‌گیرند. گروهی دیگر، مشارکت سیاسی را مجموعه‌ای از کارها و کردارهایی می‌دانند که در گستره وسیعی واقع شده است؛ به گونه‌ای که در یک سر طیف فعالیتهای نهادینه مستمر و سازمان‌یافته (مانند: رأی دادن، تظاهرات آرام، و...) و در سر دیگر طیف فعالیتهای دوره‌ای و مقطعی (مانند: شورش، جنگهای چریکی، انقلاب و براندازی) قرار می‌گیرد (مصفا، ۱۳۷۴: ۱۴۲).

مشارکت سیاسی از نگاه این مقاله به تمام فعالیتهای قانونی شهروندان عادی و غیرحکومتی‌ای گفته می‌شود که کم‌وبیش قصد دارند تا به گونه‌ای مستقیم بر انتخاب کارگزاران حکومتی یا کارکرد آنها اثر بگذارند و یا از آنها پشتیبانی کنند.

عوامل اثرگذار بر میزان مشارکت سیاسی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: انگیزه‌های سیاسی، موقعیت اجتماعی، ویژگیهای شخصی، و محیط سیاسی. بدین سان که هرچه فرد بیشتر در معرض انگیزشهای سیاسی به شکل بحث درباره سیاست، فعالیت در سازمان سیاسی فعال یا دسترسی به اطلاعات سیاسی قرار گیرد، احتمال مشارکت سیاسی اش بیشتر می‌شود؛ اما نوع مشارکت سیاسی با توجه به ویژگیهای شخصی فرد تفاوت می‌کند: افراد اجتماعیت‌ر، مسلط‌تر و برون‌گراتر بیشتر احتمال دارد که از نظر سیاسی فعال باشند. همچنین موقعیت اجتماعی که با میزان تحصیلات، محل سکونت، طبقه و قومیت سنجیده می‌شود، به میزان زیادی در مشارکت اثر می‌گذارد. محیط یا زمینه سیاسی

جدید است. پیش از دوران جدید مردمان با سیستمهای بسته‌ای روبه‌رو بودند که بیشتر حالت پدرسالار داشت. در دنیای سنتی، مشارکت فقط در زمان جنگها و یا حمله‌های نظامی مطرح می‌شد. در نگاه اندیشمندان باستان، مفهوم مشارکت معادل مفهوم ادای وظیفه و یا بهره‌وری و برخورداری بود؛ اما مشارکت به مفهوم جدید آن با حق حاکمیت انسانی همراه است. بستر عقلانی این نوع مشارکت با اندیشه‌های جان لاک و سپس در جامعه‌شناسی وبر فراهم شد و مشارکت سیاسی، حقوق همه دانسته شد (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۸).

از مشارکت سیاسی تعاریف گوناگونی شده است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود: از دید مایرون واینر، مشارکت سیاسی هر نوع اقدام خودخواسته موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر است که برای اثرگذاری بر انتخاب سیاستهای عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطح محلی یا ملی، روشهای قانونی یا غیرقانونی را بکار می‌گیرد (واینر، ۱۳۸۰: ۲۴۷). مایکل راش می‌گوید: مشارکت سیاسی، درگیر شدن فرد در سطوح گوناگون فعالیت در نظام سیاسی از نداشتن هیچگونه درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی است (راش، ۱۳۸۸: ۱۲۳).
دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، مشارکت سیاسی را فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در گزینش

● براساس الگوی سیستمی، نظام سیاسی و پیرامون آن پیوسته در حال سازگاری و هماهنگی هستند. اگر زمانی این فرایند به بن‌بست برسد و برای نمونه، نظام خود را با دگرگونیها و خواستهای پیرامون هماهنگ نسازد، شکاف میان نظام و محیط افزایش می‌یابد و نظام سیاسی گرفتار ناپایداری و فروپاشی پایه‌های مشروعیت خود می‌شود. بنابراین توازن نسبی میان نهاده‌ها (خواستها و پشتیبانیها) و داده‌ها (تصمیمات و سیاستها) از مکانیزمهای اساسی نگهداشت، پویایی و مشروعیت یک نظام سیاسی است.

● توسعه سیاسی به معنای گسترش مشارکت سیاسی، با چگونگی سلطه حکومت بر منابع گوناگون قدرت، پیوند دارد. رقابت و مشارکت سیاسی متأثر از اندازه کنترل حکومت بر منابع قدرت سیاسی و اقتصادی است. تمرکز منابع در دست حکومت ممکن است کارایی آنرا افزایش دهد، اما بی‌گمان مانع توسعه سیاسی به معنای مشارکت فعال اعضای جامعه خواهد شد. از آنجا که کارایی حکومت ممکن است در نظامهای غیررقابتی هم افزایش یابد، باید توجه داشت که صرف افزایش کارایی حکومت به معنی توسعه سیاسی نیست.

در چارچوب نظام سیاسی برای اثرگذاری بر روند سیاستها و اداره امور عمومی بکار گرفته می‌شود. شکل‌های مشارکت فعالانه می‌تواند تقاضای منطقی، مشارکت در حزب، تجمع منافع، تدوین منافع، رأی دادن، نامزد پست‌های گوناگون شدن، ایجاد حزب سیاسی و یا انجمن‌های داوطلبانه، مشارکت نهادین برای تغییر روش‌های گوناگون، جایگزینی مقامات رژیم، و... باشد. این مشارکت سیاسی، ویژه نظام‌های سیاسی مردمسالار است؛ در حالی که مشارکت سیاسی منفعلانه به مشارکتی ناپسامان و خلاف قاعده و غیرمتناسب با استعدادهای عقلی - ارادی و خلاقیت‌های انسانی گفته می‌شود، که از وضعیت اضطراری ناشی می‌شود و جنبه عاطفی و تحریک شده نیز دارد. این شکل‌های خلاف قاعده یا حالت انفعالی به خود می‌گیرند و یا در بُعدی وسیع‌تر به شکل مشارکت اعتراض‌آمیز همراه با خشونت از جمله شورش، خرابکاری، ترور، جنگ چریکی و اعتصاب نمود پیدا می‌کنند. این خشونت ممکن است به شکل مخالفت با نظام سیاسی و یا رژیم مبتنی بر آن ظهور یابد (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۹ و ۲۲۲-۲۱۶) خشونتی که از سوی مردم اعمال می‌شود، گونه‌ای مشارکت در امر سیاست است. این نوع مشارکت، در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا دیده می‌شود. در جوامعی که راه‌هایی برای بیان نارضایتی و

نیز مهم است، فرهنگ سیاسی ممکن است مشارکت و شکل یا شکل‌های مشارکت مناسب را تشویق کند یا برعکس، مشوق مشارکت نباشد. بنابراین، «قواعد بازی» مانند حق رأی در انتخابات، سرشت احزاب سیاسی، مقام‌های سیاسی مورد انتخاب، و... همه متغیرهای مهمی هستند. به این عوامل مهارت‌ها، منابع، و تعهد را هم باید افزود. مهارت‌های اجتماعی، مهارت‌های تحلیلی، توانایی سازمانی و مهارت‌های سخنوری نیز می‌توانند مشارکت را افزایش دهند. فعالیت نیازمند منابع نیز هست، مانند: وقت، پول، تعهد مالی، کمک‌های اهدایی، و... افزون بر اینها در بیشتر موارد، فرد به تعهد نیز نیاز دارد. تعهد نسبت به یک آرمان، هدف، رهبر، یا سازمان (راش، ۱۳۸۸: ۱۳۵؛ واینر، ۱۳۸۰: ۲۹۱).

در تبیین مشارکت سیاسی دو نظریه وجود دارد: نظریه ابزاری و نظریه تکاملی؛ نظریه ابزاری، مشارکت را وسیله‌ای برای دستیابی به یک هدف یعنی برای دفاع یا پیشبرد یک فرد یا گروهی از افراد در برابر استبداد می‌داند. در این دیدگاه، افرادی که از تصمیمات اثر می‌پذیرند، حق دارند در گرفتن تصمیمات مشارکت داشته باشند و مشروعیت حکومت بر مشارکت استوار است. فایده‌گرایان و کثرت‌گرایان هوادار این دیدگاه هستند. طرفداران نظریه تکاملی استدلال می‌کنند که شهروند آرمانی، یک شهروند مشارکت‌کننده است و بنابراین مشارکت، اعمال مسئولیت اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. چنین دیدگاهی در نوشته‌های ارسطو، جان‌استوارت میل و ژان ژاک روسو یافت می‌شود و نیز بخش مهمی از اندیشه‌های محافظه‌کاری و سوسیالیسم است (راش، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۳۹). این مقاله با دیدگاه نخست، همسو است.

برسره‌م مشارکت سیاسی دوگونه است: مشارکت سیاسی فعالانه و مشارکت سیاسی منفعلانه؛ مشارکت سیاسی فعالانه، جلوه‌ای عقلانی - ارادی دارد و مبتنی بر محاسبات مربوط به تعامل بین منافع گوناگون و راه‌های مناسب و معقول برای دسترسی به آن است. در این نوع از مشارکت، روش‌های مشروع و قانونی

«برتالانی» باز می‌گردد و دیوید ایستون این نظریه را برای تحلیل زندگی سیاسی به کار گرفت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۳-۱۶۲). مسأله اصلی در تحلیل سیستمی شیوه تکوین، استحکام، استمرار، دگرگونی و فروپاشی نظامهای سیاسی است. از این دیدگاه، سیاست در سراسر زندگی اجتماعی جریان دارد و از این‌رو برای فهم درست نظام سیاسی باید به‌گونه‌ای پیچیدگیهای پنهان در روابط سیاست با دیگر ابعاد زندگی اجتماعی را ساده کرد (بشیریه، ۱۳۸۴ (ب): ۶۵).

براساس این الگو، یک سیستم سیاسی ممکن است باز یا بسته باشد. سیستم بسته با محیط رابطه و تبادل ندارد و به تعادل ایستا گرایش دارد و زمان بر آن اثرگذار نیست؛ اما سیستم باز با محیط تبادل دارد و اجزای آن تغییر پذیرند. (بشیریه، ۱۳۸۳ (الف): ۸۴).

الگوی سیستمی، نظام سیاسی را دارای یک ساختار می‌داند که از راه خروجیها (outputs) بر محیط اثر می‌گذارد و خروجیها در محیط با داده‌ها و عناصر یا نظامهای دیگر برخورد می‌کنند و محیط از راه ورودیها (inputs) بر نظام اثر می‌گذارد. در این الگو، محیط (جامعه) از دو راه در برابر تصمیمات نظام واکنش نشان می‌دهد: تقاضاها و پشتیبانیها (قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۳۲-۳۱؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

در این روند، تقاضاها، خواستها، داده‌ها و پشتیبانیها از محیط اجتماعی به مرکز تصمیم‌گیری کلان یا سیستم سیاسی توسط افراد، گروههای اجتماعی و تشکلهای ارسال می‌شود و مرکز پردازش یا تصمیم‌گیری که همان دولت یا سیستم سیاسی است، براساس اطلاعات رسیده از محیط، تصمیمات منطقی و درست می‌گیرد که نتیجه آن به‌صورت بازخورد به محیط اجتماعی باز می‌گردد (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۹۳). براساس این الگوی نظری، نظام سیاسی هنگامی کارآمد است که کارویژه‌های خود را به درستی انجام دهد.

بدین‌سان براساس الگوی سیستمی، نظام سیاسی و پیرامون آن پیوسته درحال سازگاری و هماهنگی هستند. اگر زمانی این فرایند به بن‌بست برسد و برای

عمل مشارکت وجود دارد، این عمل چهره فعال و مسالمت‌آمیز به خود می‌گیرد و اگر این راهها وجود نداشته باشد، مشارکت سیاسی شکل خشونت‌آمیز، منفعل و غیرمسالمت‌آمیز به خود می‌گیرد (مصفا، ۱۳۷۴: ۱۴۵).

۲. الگوی تحلیل سیستمی و رابطه مشارکت و

مشروعیت نظام سیاسی

برای تبیین چگونگی ارتباط میان مشارکت و مشروعیت نظام سیاسی، الگوی تحلیل سیستمی کارآمدتر از دیگر الگوهاست؛ زیرا بهتر می‌تواند این رابطه را نشان دهد.

الگوی تحلیل سیستمی، یکی از مفاهیم و اجزای اصلی نگرش اصالت کارکرد یا فونکسیونالیسم - نگرش مسلط در جامعه‌شناسی معاصر - است. روش تحلیل سیستمی در مورد سیستمهای سیاسی در دهه ۱۹۵۰ در غرب رواج یافت و هدف آن ارایه نظریه‌ای عمومی برای تحلیل همه جنبه‌های زندگی سیاسی در نظامهای گوناگون سیاسی چه در گذشته و چه جدید، چه درحال توسعه و چه توسعه‌یافته بود. تحلیل سیستمی، بعنوان روشی علمی، عینی و اثباتی مطرح شد و هدف آن تبیین شیوه کار نظامهای سیاسی بود. این الگو از بهترین الگوهای است که می‌تواند زندگی سیاسی و آثار آنرا توضیح دهد (بشیریه، ۱۳۸۴ (ب): ۶۵؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۳؛ Blondel, 1990).

پیشینه الگوی سیستمی به نظریه عام سیستمهای

● در نظام سیاسی مردمسالار، قدرت در اختیار شهروندان است و آنان می‌توانند این قدرت را مستقیم یا غیرمستقیم اعمال کنند. اعمال قدرت به سه گونه انجام می‌گیرد؛ نخست، مشارکت، با رأی‌گیری و انتخابات و...؛ دوم، رقابت، مانند آنچه میان احزاب سیاسی صورت می‌گیرد؛ و سوم، آزادی، مانند آزادی بیان و آزادی برپایی اجتماعات.

● در نظام سیاسی اقتدارگرا گروه کوچکی از افراد به اعمال قدرت بر دولت می‌پردازند، بی‌آنکه به شهروندان پاسخگو باشند. در این نظامها شهروندان در گزینش رهبران یا کنار زدن آنان از قدرت، نقش تعیین‌کننده ندارند. بنابراین رهبران سیاسی آزادی عمل بسیار بیشتری در پایه‌ریزی سیاستهایی دارند که به شهروندان دیکته می‌کنند، زیرا نظامهای اقتدارگرا در سایه سرشت خود، بر مبنای محدود کردن آزادی فردی به وجود آمده‌اند. در چنین سیستمی، نظام اجتماعی، مصالح جمعی و خواستهای شهروندان، معنای واقعی خود را از دست می‌دهد.

گونه ویژه‌ای از نظام سیاسی پیوستگی دارد. مشارکت سیاسی فعالانه، ویژه نظامهای سیاسی مردمسالار و مشارکت سیاسی منفعلانه، از ویژگیهای نظامهای سیاسی اقتدارگراست.

توسعه سیاسی به معنای گسترش مشارکت سیاسی، با چگونگی سلطه حکومت بر منابع گوناگون قدرت، پیوند دارد. رقابت و مشارکت سیاسی متأثر از اندازه کنترل حکومت بر منابع قدرت سیاسی و اقتصادی است. منابع مورد نظر به دو دسته تقسیم می‌شوند: منابع خشونت‌آمیز و منابع غیرخشونت‌آمیز مانند منابع مالی، وسایل ارتباطی و دستگاههای آموزشی. با کاهش کنترل حکومت بر منابع سیاسی و اقتصادی، احتمال مشارکت سیاسی افراد جامعه افزایش می‌یابد و در مقابل، هنگامی که حکومت بر همه منابع چیره شود، احتمال مشارکت سیاسی آنها کاهش می‌یابد؛ زیرا کنترل حکومت بر منابع قدرت، میزان اقتدار و تمرکز قدرت حکومت را [به زیان جامعه] افزایش می‌دهد. مشارکت سیاسی، نیازمند پیدایش فرصتهای لازم است و این امر به توزیع منبع غیراجبارآمیز نیاز دارد، به گونه‌ای که مانع پیدایش فرصتها نشود. تمرکز منابع در دست حکومت ممکن است کارایی آنرا افزایش دهد، اما بی‌گمان مانع توسعه سیاسی به معنای مشارکت فعال اعضای جامعه خواهد شد. از آنجا که کارایی حکومت ممکن است

نمونه، نظام خود را با دگرگونیها و خواستهای پیرامون هماهنگ نسازد، شکاف میان نظام و محیط افزایش می‌یابد و نظام سیاسی گرفتار ناپایداری و فروپاشی پایه‌های مشروعیت خود می‌شود. بنابراین توازن نسبی میان نهاده‌ها (خواستها و پشتیبانها) و داده‌ها (تصمیمات و سیاستها) از مکانیزمهای اساسی نگهداشت، پویایی و مشروعیت یک نظام سیاسی است (بشیریه، ۱۳۸۳ (الف): ۸۸-۸۷؛ قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۳۵)؛ و عنصر مهمی که وظیفه گردآوری و بیان خواستهای جامعه و تبدیل آنها به سیاست را بر عهده دارد، تشکلهای سازمانهای جامعه مدنی هستند. از این رو، «چنانچه نظام سیاسی بتواند جامعه را با این مکانیزمها وارد عرصه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کند، بر پایداری، پویایی و مشروعیت خویش می‌افزاید و در غیر این صورت با انبوهی از خواستها و اعتراضهای محیط اجتماعی روبه‌رو می‌شود» (قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۳۶-۳۵)، که این امر پایداری، پویایی و مشروعیت نظام سیاسی را دچار چالش بزرگی می‌کند و سرانجام موجب فروپاشی آن می‌شود.

بنابراین، مشارکت را می‌توان نشانه سلامت و کارکرد درست و قانونی نظام سیاسی دانست؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، از این راه، جریان درونداد به منظور تصمیم‌گیری و ارسال خط‌مشی‌ها از سوی مردم و گروههای اجتماعی به سوی نظام سیاسی به درستی صورت می‌گیرد. در واقع مردم هنگامی که مجال مشارکت آگاهانه و فعالانه در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری حکومتی را می‌یابند، با اطمینان و اعتماد به نفس خواستهای خود را توسط گروهها و انجمنهای بینابین به نظام سیاسی و سیاستگذاران انتقال می‌دهند و با همبستگی، همه تلاش خود را برای دستیابی به آنها به کار می‌بندند (ازغندی، ۱۳۸۸: ۹۵). این امر موجب اعتماد و اعتقاد افراد جامعه نسبت به نظام سیاسی و کارکردهایش می‌شود.

۳. رابطه نظام سیاسی و مشارکت سیاسی

وجود یا نبود مشارکت سیاسی به لحاظ نظری با

را اعمال کنند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹۵). این ساختار، در واقع ترویج‌کننده فرهنگ سیاسی‌ای است که در آن افراد جامعه از ساختار و کارکرد نظام سیاسی آگاهی می‌یابند و می‌توانند در تصمیم‌گیریها دخالت کنند. در واقع افراد در این فرهنگ سیاسی اطمینان دارند که می‌توانند تا اندازه‌ای بر سیاست اثر بگذارند و نسبت به بی‌عدالتیها در چارچوب گروههای سازمان‌یافته واکنش نشان دهند (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۲۱-۱۵۲۰). به این فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی مشارکتی گفته می‌شود.

در نظام مردمسالار، مردم به گونه‌ای کلی و بخشهای گوناگون جامعه به‌گونه‌ای ویژه، در اعمال حقوق خود تا آنجا آزادند که به حقوق دیگران لطمه ای وارد نیاورند. هر بخش و یا فرد می‌تواند با رعایت حقوق دیگران و جامعه، آزادانه به بیان اندیشه خود و مشارکت عملی برای دستیابی به قدرت سیاسی بپردازد (سیف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۶۸). بنابراین، مشارکت سیاسی را می‌توان از ارکان نظامهای سیاسی مردمسالار دانست.

در نظام سیاسی اقتدارگرا گروه کوچکی از افراد به اعمال قدرت بر دولت می‌پردازند، بی‌آنکه به شهروندان پاسخگو باشند. در این نظامها شهروندان در گزینش رهبران یا کنار زدن آنان از قدرت، نقش تعیین‌کننده ندارند. بنابراین رهبران سیاسی آزادی عمل بسیار بیشتری در پایه‌ریزی سیاستهایی دارند که به شهروندان دیکته می‌کنند، زیرا نظامهای اقتدارگرا در سایه سرشت خود، بر مبنای محدود کردن آزادی فردی به‌وجود آمده‌اند. این نظامها دستکم حق مردم در انتخاب رهبران خود را از بین می‌برند و در سطوح گوناگون به محدود کردن دیگر آزادیها همچون آزادی بیان یا آزادی برپایی اجتماعات (مشارکت سیاسی) می‌پردازند (اونیل، ۱۳۸۶: ۱۵۲). در واقع در چنین سیستمی، نظام اجتماعی، مصالح جمعی و خواستههای شهروندان، معنای واقعی خود را از دست می‌دهد (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۲۷). رژیمهای بسیار گوناگونی را در چارچوب نظام اقتدارگرا می‌توان جای داد؛ از شوراهای نظامیان تا نظامهای پاتریمونیال و دیکتاتوریهایی حزبی (دومارگین

در نظامهای غیررقابتی هم افزایش یابد، باید توجه داشت که صرف افزایش کارایی حکومت به معنی توسعه سیاسی نیست (بشیریه، ۱۳۸۳ (ب): ۵۹۳-۵۹۱؛ بشیریه، ۱۳۸۴ (الف): ۲۳-۲۲).

در نظام سیاسی مردمسالار، قدرت در اختیار شهروندان است و آنان می‌توانند این قدرت را مستقیم یا غیرمستقیم اعمال کنند. اعمال قدرت به سه گونه انجام می‌گیرد؛ نخست، مشارکت، با رأی‌گیری و انتخابات و... دوم، رقابت، مانند آنچه میان احزاب سیاسی صورت می‌گیرد؛ و سوم، آزادی، مانند آزادی بیان و آزادی برپایی اجتماعات (اونیل، ۱۳۸۶: ۱۸۷؛ Dahl, 1989: 220-221).

در نظامهای مردمسالار، حاکمیت در دست مردم و حکومت در اختیار دولتمردان است. نگهداشت حق حاکمیت به معنای آن است که حق اعمال زور قانونی تنها در اختیار مردم قرار دارد، اما برای رفع نیازهای جمعی، حاکمیت برای مدتی در اختیار گروهی قرار می‌گیرد که برنامه قابل قبولی برای حکومت دارد (سیف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۶۸). در این ساختار سیاسی، حقوق و تکلیف سیاسی مردم و دولت به شکلی روشن تفکیک شده است، به‌گونه‌ای که از یکسو زمینه برای انجام تکلیف شهروندان و از سوی دیگر، زمینه برای احترام به حقوق سیاسی دولت فراهم است. در نظامهای مردمسالار، نهادهای مشارکت به معنای واقعی آن شکل گرفته‌اند و مردم می‌توانند خواستههای خویش را به‌گوش دولتمردان برسانند و آنها

● در جوامعی که فضا برای ایجاد و پویایی ساختارهای دموکراتیک و مشارکتی فراهم نباشد، فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و منفعلانه پرورش می‌یابد؛ فرهنگی که در آن نقش و جایگاهی برای شهروندان در زمینه سیاست تعریف نمی‌شود. در چنین جوامعی گونه‌ای از فرهنگ سیاسی شکل می‌گیرد که در آن شهروندان، پرداختن به سیاست را حق یک گروه ویژه می‌دانند.

و موشار، ۱۳۸۹:۹۸).

اقتدارگرایی بیانگر رابطه‌ای میان حکومتگر و حکومت‌شونده است که کم‌وبیش بر استفاده از زور مبتنی است تا بر متقاعد کردن. رابطه‌ای سیاسی است که در آن ورود به حوزه رهبری و مدیریت سیاسی جامعه از راه «همکارگزینی» و نه از راه رقابت انتخاباتی نامزدها برای تصدی مسئولیتهای دولتی صورت می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت آنچه در وهله نخست مایه تشخیص نظامهای اقتدارگرا می‌شود، نبود رقابت و مشارکت سیاسی آزادانه است (دومارگین و موشار، ۱۳۸۹:۹۸-۹۷).

در این نظامها، افراد از حق گسترش افکار و اندیشه‌ها و مشارکت سیاسی فعالانه در چارچوب تشکلهای مدنی همچون احزاب سیاسی برای حاکم کردن فکر خود در جامعه از راه دستیابی به قدرت سیاسی محروم هستند و اگر حزب و تشکلی هم وجود داشته باشد، جنبه نمایشی دارد. بنابراین در این جوامع «افراد به دلیل نبود نهادهای بیان و تجمیع خواستها و تقاضاها و ضعف جامعه مدنی نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. مردم خود را شرکت‌کنندگانی فعال در فرایند سیاسی نمی‌دانند و در عمل اتباع حکومت هستند» (قوام، ۱۳۸۲ (الف): ۷۲). در واقع در جوامعی که فضا برای ایجاد و پویایی ساختارهای دموکراتیک و مشارکتی فراهم نباشد، این فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و منفعلانه است که پرورش می‌یابد؛ فرهنگی که در آن نقش و جایگاهی برای مردم در امر سیاست تعریف نمی‌شود.

در چنین جوامعی گونه‌ای از فرهنگ سیاسی شکل می‌گیرد که در آن شهروندان، پرداختن به سیاست را حق یک گروه ویژه می‌دانند. تنها این گروه حق شرکت در سیاست را پیدا می‌کند. در همین راستا لوسین پای می‌گوید، «در نظامهای اقتدارگرا، مردم چنین می‌اندیشند که جهان بین افراد ضعیف و افراد دارای قدرت مطلق تقسیم شده است؛ و از افراد بدون اقتدار انتظار می‌رود موقعیت خود را درک کنند و حاکمیت افراد صاحب

• امکان مشارکت در چارچوبهای غیردموکراتیک، در بهترین حالت یک گمان و در بدترین حالت یک فریب است. در واقع مفهوم مشارکت سیاسی، بیرون از چارچوبهای مردمسالارانه، چیزهایی مانند رژه‌های سازمان‌یافته از سوی رژیم سیاسی، تظاهرات و انتخابات تشریفاتی بی‌رقیب در نظامهای کمونیستی و نازیسم است. بسیاری از ناظران سیاسی در جوامع غیرمردمسالار و سنتی بر این باورند که نباید مشارکتهای سازمان‌یافته از بالا و توسط دولت را مشارکت به معنای واقعی آن دانست؛ زیرا این‌گونه مشارکتهای برآمده از باور شهروندان به اثرگذاری خویش نیست، بلکه دولتهای غیردموکراتیک می‌کوشند از راه بسیج توده‌ها به مخالفان خود نشان دهند که از پشتیبانی مردمی برخوردارند.

اقتدار را به چالش نکشند (پای، ۱۳۸۰:۲۱۷).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت نخستین و آخرین تصویر از مشارکت سیاسی کم‌وبیش در چارچوب نظامهای سیاسی مردمسالار خود را نشان می‌دهد و از این‌رو امکان مشارکت در چارچوبهای غیردموکراتیک، در بهترین حالت یک گمان و در بدترین حالت یک فریب است. در واقع مفهوم مشارکت سیاسی، بیرون از چارچوبهای مردمسالارانه، چیزهایی مانند رژه‌های سازمان‌یافته از سوی رژیم سیاسی، تظاهرات و انتخابات تشریفاتی بی‌رقیب در نظامهای کمونیستی و نازیسم است (نلسون، ۱۳۷۹:۱۳۸). بسیاری از ناظران سیاسی در جوامع غیرمردمسالار و سنتی بر این باورند که نباید مشارکتهای سازمان‌یافته از بالا و توسط دولت را مشارکت به معنای واقعی آن دانست؛ زیرا این‌گونه مشارکتهای برآمده از باور شهروندان به اثرگذاری خویش نیست، بلکه دولتهای غیردموکراتیک می‌کوشند از راه بسیج توده‌ها به مخالفان خود نشان دهند که از پشتیبانی مردمی برخوردارند (ساعی، ۱۳۷۵:۱۷۱).

۴. مشروعیت بخشی مشارکت سیاسی

به نظام سیاسی

میزان نهادمندی سیاسی، می‌تواند معیاری مهم و قابل اعتماد برای ارزیابی سرشت، کارکرد و میزان اقتدار، پایداری و مشروعیت نظام سیاسی باشد. پویایی و مشروعیت نظام سیاسی جز از راه نهادمندی سیاسی به دست نمی‌آید. نهادهای پایدار و کارآمد و جامع، احتمال ناپایداری و بحران مشروعیت حکومت را کاهش می‌دهد و نبود و ضعف روابط نهادی، حکومت را با چالشهای جدی روبه‌رو می‌کند و احتمال مشروعیت و پایداری حکومت را کاهش می‌دهد (نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۷۶).

یکی از عمده‌ترین ویژگیهای نهادمندی سیاسی، وجود فرهنگ سیاسی مشارکتی و گسترش مشارکت سیاسی در جامعه است، به گونه‌ای که همه مردم خود را در نهادهای جامعه شریک بدانند. براین اساس، مشروعیت یک نظام سیاسی به میزان زیادی در گرو ایجاد زمینه برای فعالیت نهادهای مشارکت قانونی است (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹۶).

فرهنگ سیاسی مشارکتی، برپایه اراده شهروندان و حقوق و تکالیف آنان در رفتار و تصمیمات سیاسی

● فعالیت احزاب سیاسی، نیازمند وجود فضای سیاسی آزاد و مستقل از اراده اجبارآمیز حکومت است که به آن جامعه مدنی می‌گویند. «جامعه مدنی به حوزه‌ای از روابط اجتماعی گفته می‌شود که فارغ از دخالت دولت است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها و تشکلهای خصوصی و مدنی را دربرمی‌گیرد [که مجرای ورود شهروندان به عرصه سیاست هستند]. جامعه مدنی در واقع حوزه روابط اجتماعی، و دولت حوزه روابط سیاسی است». جامعه مدنی رابطه میان حاکمان و شهروندان را تنظیم و تعدیل می‌کند و مشروعیت می‌دهد و زمینه فعالیت و مشارکت اثرگذار مردمان در فرایندهای سیاسی را فراهم می‌سازد.

استوار است. سوگیری عملی دموکراسیهای پایدار و سازگار در این راستا قرار دارد. این رفتار، کارکرد نظام سیاسی را بهبود می‌بخشد و به والایی ارزشهای آن می‌انجامد. بنابراین کارایی هر نظام سیاسی، بستگی مستقیم به میزان جامعه‌پذیری سیاسی پیدا می‌کند و مبتنی بر تعداد و توانمندی گروهها و ساختارهایی است که رابط میان حکومت و مردم هستند و روند مشارکتی را پویایی می‌بخشد. درحالی‌که، نبود کانالهای مشارکتی و یا جلوگیری از روند آن، می‌تواند مشروعیت نظام سیاسی را با بحران روبه‌رو کند (خیری، ۱۳۷۷: ۱۳۸-۱۳۷).

روشهای نهادینه‌سازی مشارکت سیاسی به لحاظ تاریخی، برقراری مقررات و نهادهای جدید انتخاباتی و ایجاد سازمانها و تشکلهای جدید مدنی بوده است. این ساختارها چارچوبی برای ورود پیاپی گروههای اجتماعی به نظام سیاسی فراهم می‌کنند، بی‌آنکه این ورود، بحرانی را در نظام سیاسی ایجاد کند (واینر، ۱۳۸۰: ۲۸۸).

از راه تشکلهای مدنی گروههای گوناگون در چارچوب نظام سیاسی، حرکت عمومی آن نظام، و قانون اساسی، با برداشتها، استدلالها و برنامه‌های گوناگون در سرنوشت جامعه مشارکت کنند و به‌صورت منطقی، استدلالی، و مسالمت‌آمیز، دیدگاهها و خواستهایشان را از راه مطبوعات، ارتباطات و انتخابات به [دستگاههای حکومتی] انتقال می‌دهند. این تشکلهای با هدف توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و در فضای مسالمت‌آمیز با هم رقابت می‌کنند؛ و به میزانی که بتوانند آرای مردم را به سمت خود جلب کنند، خواهند توانست به منطق خود به شکل قانونی جامعه عمل بپوشانند (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۸۱-۸۰). بدین‌سان، در یک جامعه مردم‌سالار و بهره‌مند از فرهنگ سیاسی مشارکتی، نظام سیاسی بازتاب خواستها، نیازها و منافع مردم است که به‌وسیله تشکلهای مدنی و به شیوه‌ای معقول تنظیم می‌شود.

به نظر می‌رسد از میان همه تشکلهای و نهادهای مدنی، احزاب سیاسی از نقش و جایگاه برجسته‌تری

● **نظامهای سیاسی در درون نظام اجتماعی با دو ورودی اساسی یعنی پشتیبانی و درخواست از سوی محیط روبه‌رو هستند که باید آنرا به تصمیم و کنش تبدیل کنند.** نقش احزاب بعنوان مهمترین شکل میانجی و پیونددهنده، در این فرایند، اساسی است. این روند از سه مرحله تشکیل می‌شود: نخست پیوند، یعنی تنظیم و برقراری رابطه میان خواستهای گروههای اجتماعی؛ سپس یکجا کردن این خواستها برای همگونه ساختن و هماهنگ کردن خواستهای پراکنده و خام در چارچوب گزینه‌های ترکیبی و سرانجام قاعده‌سازی برپایه دو فرایند پیشین.

برای احزاب مطرح شده است که به خوبی ویژگی احزاب جدید و تفاوت آنها را با دیگر تشکلهای سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد: «نخست آنکه حزب مستلزم وجود سازمان و تشکیلات پایدار است که حیات سیاسی آن از حیات بنیانگذاران آن فراتر باشد؛ دوم آنکه تشکیلات حزبی دارای سازمانی مستقر در محل همراه با زیر مجموعه‌هایی باشد که در سطح ملی فعالیت داشته و با یکدیگر روابط منظم و متقابل داشته باشد؛ سوم آنکه اراده رهبران ملی و محلی سازمان بر کسب قدرت استوار باشد و نه بر اعمال نفوذ؛ چهارم آنکه حزب باید در پی کسب حمایت عمومی بویژه از طریق انتخابات باشد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵).

سرچشمه احزابی که با این ویژگیها پدید آمدند، از نظر زمانی به قرن نوزدهم یعنی زمانی که پادشاهیهای مطلقه جای خود را به رژیمهای کم و بیش رقابتی می‌دادند و از نظر مکانی به پیشرفته‌ترین جوامع غربی یعنی انگلستان و ایالات متحده آمریکا (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۶) و شکل‌گیری آیینهای انتخاباتی و پارلمانی باز می‌گردد (دوورژه، ۱۳۸۲: ۱۶۲).

احزاب سیاسی را در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به «احزاب رقابتی و غیردولتی» و «احزاب فرمایشی و دولتی» تقسیم کرد. احزاب نوع اول، «در نظامهای سیاسی دموکراتیک وجود دارند و اصول و قواعد

برخورد دارند و «پس از دولت، احزاب را می‌توان قدرتمندترین، مؤثرترین و سازمان‌یافته‌ترین نیروی سیاسی‌ای دانست که بیشترین سهم از فعالیتهای سیاسی را به خود اختصاص می‌دهند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۲۰۱)، که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

نقش و جایگاه احزاب سیاسی در فرایند مشارکت سیاسی

در عرصه‌های نظری و عملی سیاست، درباره احزاب سیاسی و فعالیت آنها بعنوان نماد توسعه سیاسی و شرط مهم تحقق مردمسالاری توافق نظر وجود دارد. بسیاری از نظریه‌پردازان، از احزاب بعنوان چرخ دنده ماشین دموکراسی، نماد سیاست مدرن، حلقه گمشده، میانجی بین مردم و کارگزاران و تصمیم‌گیران یاد کرده‌اند و وجود و پویایی آنها مایه توسعه و ثبات سیاسی و همچنین دلیل افزایش مشارکت و رقابت سیاسی به‌شمار آورده و تعادل، پایداری و مشروعیت یک نظام سیاسی را در گرو کارکرد اثرگذار و پویایی این پدیده دانسته‌اند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۵ و ۲۳). فعالیت احزاب سیاسی، نیازمند وجود فضای سیاسی آزاد و مستقل از اراده اجبارآمیز حکومت است که به آن جامعه مدنی می‌گویند. «جامعه مدنی به حوزه‌ای از روابط اجتماعی گفته می‌شود که فارغ از دخالت دولت است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها و تشکلهای خصوصی و مدنی را دربرمی‌گیرد [که مجرای ورود شهروندان به عرصه سیاست هستند]. جامعه مدنی در واقع حوزه روابط اجتماعی، و دولت حوزه روابط سیاسی است» (بشیریه، ۱۳۸۳ (ب): ۳۳۰-۳۲۹). جامعه مدنی رابطه میان حاکمان و مردم را تنظیم و تعدیل می‌کند و مشروعیت می‌دهد و زمینه فعالیت و مشارکت اثرگذار مردم در فرایندهای سیاسی را فراهم می‌سازد.

جوزف لاپالمبارا و واینر، تعریفی از حزب سیاسی دارند که مورد توجه بیشتر اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته است. در این تعریف چهار شرط اساسی

در نیابند، هرگز نمی‌توانند اعمال حاکمیت کنند و بر روندهای تصمیم‌گیری اثر بگذارند. از این رو شکل دادن به افکار عمومی، از بُعد ملی مثبت‌ترین نقش احزاب به‌شمار می‌رود.

۲- گزینش نامزدها: نخستین وظیفه احزاب این است که نامزدهای دارای ارزش پشتیبانی حزبی را برگزیند تا حزب را در دستیابی به کرسیهای بیشتر در قوه مقننه قادر سازد.

۳- ساماندهی و نظم بخشی به کار انتخاب‌شدگان: حزب همان نقشی را که در تنظیم افکار عمومی در خارج از پارلمان ایفا می‌کند، باید در درون پارلمان و در بین نمایندگان نیز داشته باشد تا انتخاب‌شدگان یک حزب در پارلمان، پیرو نظم ویژه‌ای باشند و از پراکندگی آرا بپرهیزند. این امر مایه پایداری و شفافیت بحثها و سوگیریها در مرکز تصمیم‌گیری می‌شود. در واقع در پرتو نظارت حزب، جریانهای درون پارلمان تا اندازه زیادی شفاف و منظم شده و در خارج مایه آگاهی از آنچه درون پارلمان می‌گذرد، می‌شود.

ب - کارویژه‌های آموزشی

۱- آگاه‌سازی: یکی از کارویژه‌های حزب، آگاه ساختن شهروندان از تصمیمات و هدفهای قدرت سیاسی است. احزاب در انجام این کارویژه با نظام مطبوعاتی جامعه رابطه تنگاتنگی دارند. هر حزبی دارای روزنامه ویژه خود است که بیانگر آرا و نظرهای حزب است و اعضای حزب نیز جزو خریداران کم‌وبیش ثابت آن هستند.

۲- آموزش نظری و عملی توده‌ها و مشارکت سیاسی: آموزش شهروندان و ایجاد انگیزه در آنها برای مشارکت در امور سیاسی از جمله کارهایی است که رفته‌رفته و به‌دلیل توسعه فرهنگ سیاسی بر عهده احزاب قرار گرفته است. آموزش سیاسی از راههای گوناگونی صورت می‌گیرد؛ اما در این میان آموزش از سوی احزاب تا اندازه زیادی با عمل همراه است و به مشارکت سیاسی می‌انجامد.

بازی دموکراتیک را پذیرفته‌اند و برای کسب پستهای حکومتی در فرایند انتخاباتی به رقابت می‌پردازند» (قوام، ۱۳۸۹: ۱۵۲) و احزاب نوع دوم، خاص نظامهای سیاسی اقتدارگرا هستند که بویژه بیشتر در کشورهای جهان سوم دیده می‌شوند. این احزاب، بدون هیچگونه مبنای فکری ایدئولوژیک و بی‌اعتنا به سیاستهای مردمی از سوی حکومت شکل می‌گیرند و در عمل ابزار نگهداشت و توانمندسازی قدرت سیاسی می‌شوند.

کارویژه‌های احزاب سیاسی را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: یکی کارویژه‌های عام که مربوط به همه احزاب می‌شود و مورد توافق همه نظریه‌پردازان است و دیگری کارویژه‌هایی که در نظریه‌های گوناگون در مورد احزاب مطرح شده‌اند و کارویژه‌های پنهان را نیز دربرمی‌گیرند. در این مقاله، کارویژه‌های عام و مشارکتی احزاب، مدنظر است.

کارویژه‌های عام احزاب را می‌توان به کارویژه‌های انتخاباتی و کارویژه‌های اجتماعی - آموزشی تقسیم کرد: (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۴).

الف - کارویژه‌های انتخاباتی

۱- شکل دادن به افکار عمومی: احزاب با دادن اطلاعات و اثرگذاری بر افکار عمومی در نگهداشت یا ایجاد وجدان سیاسی مشارکت می‌کنند. در واقع هدایت افکار، احزاب سیاسی را به یکی از بهترین استادان درسهای سیاسی تبدیل می‌سازد. افکار و آرای پراکنده اگر به‌صورت یک جریان منسجم و قابل درک

● هرچا قدرت توجیه‌پذیر باشد و بر اصل رضایت و اعتماد شهروندان قرار گیرد، مشروعیت وجود دارد. درحالی‌که بحران مشروعیت، ناشی از سستی گرفتن یا از میان رفتن اعتماد جامعه به نظام سیاسی و کارویژه‌هایش است. «مشروعیت و کارآمدی، دو شرط اصلی بقای هر حکومت است. هنگامی که پائینی‌ها نخواهند و بالایی‌ها نتوانند، بحران مشروعیت حتمی است».

● مشروعیت حکومت‌های اقتدارگرا و سلطه‌گر ممکن است به این دلیل باشد که شهروندان نمی‌توانند جایگزینی برای آنها تصور کنند. اگر مردمان دریافت درستی از دموکراسی نداشته باشند و ندانند که دموکراسی دارای چه چیزهایی است و چگونه و چرا می‌تواند بهتر از وضع موجود باشد، چه بسا اقتدارگرایی گزینه‌ای جذابتر به نظر آید.

اتخاذ تصمیم‌هایی می‌انجامد که سرانجام به زیان خود آنها خواهد بود. از آنجا که آگاهی در مورد محیط سیاسی و آنچه در درون جامعه می‌گذرد برای یک رژیم سیاسی حیاتی است، حکومتگران باید پیش از آشکار ساختن تصمیم خود، از واکنش و نظر مردم آگاه باشند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۶).

ساموئل هانتینگتون، وجود احزاب سیاسی مستقل را شرط بایسته توسعه سیاسی می‌داند. به اعتقاد او، توسعه سیاسی نیازمند تنوع ساختارهای سیاسی و بویژه گسترش مشارکت سیاسی است و احزاب در ساماندهی و ساخت بخشیدن به مشارکت سیاسی، نقش مهمی دارند. هانتینگتون بر این باور است که برای شناخت نظام سیاسی جوامعی که از ثبات سیاسی برخوردارند، باید احزاب آنها را شناخت. از نظر وی، در این جوامع احزاب از چنان نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست برخوردارند که افزون بر فراهم کردن زمینه مشارکت سیاسی، حل کشمکش‌های اجتماعی و توسعه فرهنگ سیاسی، پایداری و استواری نظام سیاسی نیز در گروی توانایی آنهاست. احزاب سیاسی به منزله عمده‌ترین ابزارهای نهادی سازماندهنده اشتراک سیاسی با پیوند زدن گروه‌های اجتماعی به یکدیگر، فراهم آوردن مبانی مشروعیت و جذب گروه‌های نوپدید به درون نظام سیاسی، مبنای استواری و دگرگونی بسامان جامعه را فراهم می‌کنند و از ناهنجار شدن مشارکت سیاسی جلوگیری می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۶-۵۷۵).

برسره‌م، از آنجا که در عمل امکان بازتاب نظرها و

۳- ادغام اجتماعی: الف) در سطح فردی: یکی از کارکردهای تمام گروه‌های اجتماعی کمک به افراد برای گذار از «طبیعت به فرهنگ» است. خروج فرد از تنهایی خود و گره خوردنش با مسایل گروهی همیشه یکی از اهداف احزاب بوده است؛ ب) در سطح گروهی: حزب ابزاری است که می‌تواند بسیاری از گروه‌های اجتماعی را در خود جای دهد و ادعاهای ناچیز آنها را در راستای ادعاهای کلیتر و ملی کم رنگ سازد؛ ج) در سطح جمعی: احزاب، جانشینی برای کشمکش‌های گذشته مانند کشمکش‌های قبیله‌ای، قومی، یا دیگر شکافهای اجتماعی بوده و تنها شکل میانجی بین شهروند و جامعه و نیز شهروندان و دولت است. بدین‌سان یکپارچگی ملی همراه با تکثر مراکز قدرت و گوناگونی جریانهای فکری به وجود می‌آید. همان‌گونه که پیشتر بیان شد، نظام‌های سیاسی در درون نظام اجتماعی با دو ورودی اساسی یعنی پشتیبانی و درخواست از سوی محیط روبه‌رو هستند که باید آنها را به تصمیم و کنش تبدیل کنند. نقش احزاب بعنوان مهمترین شکل میانجی و پیونددهنده، در این فرایند، اساسی است. این روند از سه مرحله تشکیل می‌شود: نخست پیوند، یعنی تنظیم و برقراری رابطه میان خواستهای گروه‌های اجتماعی؛ سپس یکجا کردن این خواستها برای همگونه ساختن و هماهنگ کردن خواستهای پراکنده و خام در چارچوب گزینه‌های ترکیبی و سرانجام قاعده‌سازی برپایه دو فرایند پیشین. نقش احزاب سیاسی در این فرایند بسیار اساسی است، زیرا خواستهای فراوان و گوناگون را به چند موضوع کلی تبدیل می‌کنند و به مرکز تصمیم‌گیری انتقال می‌دهند. این نقش است که احزاب را به حلقه بین جامعه و قدرت حاکم تبدیل می‌کند. کار حکومت نیز در تصمیم‌گیری بسیار آسان می‌شود، زیرا در غیر این‌صورت تصمیم‌گیرندگان، خود را در برابر انبوهی از خواستهای ناسازگار و ناهمسو می‌یابند که توان تصمیم‌گیری را از آنها می‌گیرد. نبود این حلقه میانجی بین جامعه و حکومت به سردرگمی حکومتگران و

و تأمین منافع گروهی را از اهداف مهم خود در جامعه می‌دانند، که این دو هدف در کنار گسترش ایدئولوژی رهبران، پی‌ریزی جامعه مطلوبتر، همیاری در تأمین وحدت ملی، ارتقای فرهنگ سیاسی جامعه، و... از مسایل کلیدی هستند که نسبت مستقیمی با ساخت سیاسی هر جامعه‌ای دارند. بنابراین اگر ساختار نظام سیاسی جامعه‌ای، گنجایش لازم را برای پذیرش این کارویژه نداشته باشد، جامعه شاهد فروپاشی اصول و نظام حزبی خواهد بود (علم، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۱۷).

هرچند ممکن است احزاب سیاسی در شرایط اقتدارگرایانه نیز پدید آیند، اما پایداری و کارآمدی آنها در انجام کارویژه‌های یک حزب سیاسی، تنها در ساخت سیاسی دموکراتیک و توسعه‌یافته امکان‌پذیر است. براین اساس رابطه احزاب سیاسی با نظام مردمسالار امری آشکار است. ویر، احزاب جدید را فرزندان دموکراسی می‌نامد. این رابطه ناگسستنی بوده و لازمه پیدایش و رشد احزاب، وجود یک نظام مردمسالار است. یک نظام اقتدارگرا نه اجازه مشارکت سیاسی را به مردم می‌دهد و نه می‌تواند وجود یک تشکل دیگر را در برابر خود تاب آورد. درحالی‌که حزب از یک زاویه، به معنای تقسیم قدرت سیاسی و ایجاد یک ضد قدرت در برابر قدرت دولتی است. تعریف رابرت دال، از دموکراسی در چارچوب «پلیارشی» (یعنی شمار زیاد مراکز قدرت) نیز به معنی تبلور دموکراسی در وجود احزاب است. از این زاویه می‌توان حزب سیاسی و دموکراسی را دو روی یک سکه دانست؛ زیرا احزاب بدون وجود دموکراسی و دموکراسی بدون وجود احزاب، قابل تصور نیست. تاریخ نظام‌های سیاسی اروپا این نظر را تأیید می‌کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۷).

نظام‌های اقتدارگرا ممکن است به مانند دموکراسیهای تثبیت شده باشند و مردم در آن حق رأی داشته باشند، انتخابات برگزار شود و احزاب سیاسی به رقابت با یکدیگر پردازند؛ اما این نظامها از رویه‌هایی استفاده می‌کنند که در چارچوب مشروعیت

آرا یک به یک افراد جامعه وجود ندارد، احزاب بعنوان ابزاری برای گردآوری، سمت و سو دادن و بازتاب آرا، در راستای عملی ساختن آنها در جامعه عمل کرده و از پراکندگی افکار و آشفتگی فکری، جلوگیری می‌کنند؛ و ابزاری برای دستیابی به مشارکت سیاسی افراد جامعه (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۶۶) و مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی‌اند...

رابطه احزاب و نظام سیاسی

حال باید دید که کدام نظام سیاسی موجب رشد و کارآمدی احزاب سیاسی می‌شود. هر نظام سیاسی‌ای نمی‌تواند بستر مناسب برای رشد و پویایی احزاب سیاسی فراهم آورد. به بیان دیگر احزاب سیاسی بعنوان نهاد ساخت جدید سیاسی، نمی‌توانند برآمده از هر نظام سیاسی‌ای باشند، بلکه تنها در شرایطی که نظام دارای ویژگیهای لازم و متناسب با این نهاد مدنی باشد، می‌توان امیدوار بود که زمینه برای پدیدار شدن و شکوفایی احزاب فراهم شود (علم، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

ساختار سیاسی یک جامعه نسبت به کارویژه‌های احزاب بسیار حساس است؛ زیرا احزاب کسب قدرت

● جنبشهای اعتراضی و انقلابی، برآمده از ساختاری است که در آن امکان مشارکت از سوی افراد جامعه وجود نداشته باشد. اما اگر ساختی بتواند افراد و گروهها را جذب کند و زمینه‌هایی پدید آورد که آنها بتوانند در درون آن به رقابت و مشارکت پردازند و نه بیرون از آن، امکان ناچیزی برای پدید آمدن جنبشهای اعتراضی فراهم خواهد کرد. در واقع جنبشهای انقلابی، محصول پیدایش و ضعف بحران مشارکت سیاسی هستند.

از دید واینر، هنگامی که نخبگان حاکم، خواستها و یا رفتار افراد و گروههایی را نامشروع و غیرقانونی بدانند که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند، تعارضی روی می‌دهد که «بحران مشارکت» نامیده می‌شود.

● پویایی مشارکت سیاسی در جامعه، مشروعیت و پایداری نظام سیاسی را در پی دارد، در حالی که نبود مشارکت فعال شهروندان در زندگی سیاسی، اعتماد و باور آنان به حکومت و مبنای آنرا کاهش می‌دهد یا از میان می‌برد و سرانجام مشروعیت و دوام آنرا با چالش اساسی روبه‌رو می‌کند. بنابراین، پیوندی ژرف میان نظام سیاسی و مشارکت سیاسی وجود دارد و نظام سیاسی مردمسالار، مشارکت سیاسی پویا و آگاهانه را گسترش می‌دهد، اما نظام سیاسی اقتدارگرا از مشارکت پویا و مشروع مردمان جلوگیری می‌کند و دست به ایجاد مشارکتهای صوری و نمایشی می‌زند.

که هر جا قدرت توجیه‌پذیر باشد و بر اصل رضایت و اعتماد شهروندان قرار گیرد، مشروعیت وجود دارد (خبیری، ۱۳۷۷:۱۳۷). در حالی که بحران مشروعیت، ناشی از سستی گرفتن یا از میان رفتن اعتماد جامعه به نظام سیاسی و کارویژه‌هایش است. «مشروعیت و کارآمدی، دو شرط اصلی بقای هر حکومت است. هنگامی که پائینی‌ها نخواهند و بالایی‌ها نتوانند، بحران مشروعیت حتمی است» (حجاریان، ۱۳۷۳:۸۷).

لوسین پای، بحران مشروعیت را دگرگونی در ساختار بنیادین یا ماهیت حکومت تعریف می‌کند. دگرگونی در منبعی که حکومت اقتدار عالی خود را وامدار آن است یا تغییر آرمانهایی که حکومت ادعای دستیابی به آنها را دارد. از دید وی آنچه در بحران مشروعیت اساسی است، تغییر در روشی است که به اقتدار حکومت شکل می‌دهد یا از راه آن اقتدار اعمال می‌شود (پای، ۱۳۸۰:۲۰۶-۲۰۷).

مشروعیت حکومت‌های اقتدارگرا و سلطه‌گر ممکن است به این دلیل باشد که شهروندان نمی‌توانند جایگزینی برای آنها تصور کنند. اگر مردمان دریافت درستی از دموکراسی نداشته باشند و ندانند که دموکراسی دارای چه چیزهایی است و چگونه و چرا می‌تواند بهتر از وضع موجود باشد، چه بسا اقتدارگرایی

دموکراتیک نمی‌گنجد. مهمترین مسأله این است که نظام‌های اقتدارگرا به میزان زیادی رویه‌های دموکراتیک را محدود می‌کنند (اونیل، ۱۳۸۶:۱۷۸).

به‌طور کلی تنوع ساختاری مستلزم برخورداری زیر سیستمها از استقلال نسبی است. تنها در این شرایط مردم و گروه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی می‌توانند مشارکت داشته باشند و سهمی از قدرت را به خود اختصاص دهند. در غیر این صورت نهادهایی چون احزاب سیاسی به‌جای آنکه از ساختارهای جامعه مدنی باشند، در عمل به ساختارهای دولتی تبدیل می‌شوند. به بیان دیگر، در این حالت احزاب سیاسی شاخه‌هایی از دستگاه‌های اجرایی به‌شمار رفته و به مجری تصمیمات دولت و نیز بازوی آن تبدیل می‌شوند (قوام، ۱۳۸۲ (ب): ۱۵۵-۱۵۴).

۵. نبود مشارکت سیاسی و اثر آن بر بحران

مشروعیت نظام سیاسی

گفته می‌شود که بحث پیرامون بحران، نیمی از جامعه‌شناسی سیاسی را تشکیل می‌دهد و نیمه دیگر آن در مورد پایداری و نظم سیاسی است. بحرانهای سیاسی همیشه در همه نظام‌های سیاسی دستکم به‌گونه‌ای بالقوه وجود دارند و هیچ حکومتی نیست که خالی از هرگونه بحران مشروعیت باشد؛ اما مسأله اساسی این است که تا چه اندازه این بحران شدت پیدا می‌کند. بحران، همیشه به فروپاشی نظام‌های سیاسی نمی‌انجامد، بلکه تنها زمانی منجر به از بین رفتن نظامها می‌شود که [حاکمان] در مدیریت بحران نظام سیاسی به خوبی عمل نکنند (بشیریه، ۱۳۸۳ (ب): ۵۳۸-۵۳۷).

پیشتر گفته شد، مشروعیت یک نظام سیاسی بستگی به میزان مقبولیت کارگزاران و ارزش آنان برای مردم دارد. اعمال قدرت حکومت بر جامعه همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده است و نوع برداشت حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان بسیار متفاوت است. بنابراین بحث رضایت و اعتماد، یک بحث اساسی در رابطه جامعه و نظام سیاسی است، بدین معنا

از خواستها و تقاضاهای مشروع جامعه، از جمله مشارکت سیاسی است. اما اگر نظام سیاسی از کارایی برخوردار نباشد و نتواند پاسخگوی خواستهای مردم باشد، پشتیبانی مردم از نظام کم یا ناپدید می‌شود و بدون پشتیبانی مردم از حاکمیت، پایه‌های مشروعیت حکومت به لرزه درمی‌آید و اندیشه مشروعیت تازه‌ای پدیدار می‌شود (ابوالحمد، ۱۳۸۴: ۲۴۷ و ۲۵۳). بنابراین کارایی و پویایی نظام سیاسی بستگی به پاسخگویی آن به تقاضاهای مشارکت سیاسی‌ای دارد که از سوی افراد و گروههای اجتماعی مطرح می‌شود. از این‌رو در صورت پدید آمدن نهادهایی که رابط میان مردم و حکومت باشند و بتوانند روند مشارکتی را پویایی بخشد، نظام سیاسی از ثبات و مشروعیت برخوردار می‌شود و در مقابل، «در نبود کانالهای مشارکتی و یا جلوگیری از روند آن بویژه در جوامعی که سطح غیرعقلانی را گذرانده‌اند و یا حداقل به ذهنیت عقلانیت رسیده‌اند» (خبیری، ۱۳۷۷: ۱۳۷)، پایداری و مشروعیت حکومت با چالش اساسی روبه‌رو می‌شود. اگر کارایی حکومت کمتر از انتظار جامعه باشد، این اندیشه در ذهن مردم پیدا می‌شود که بهتر است حکومت دیگری را جانشین حکومتی کنند که کارآمدی‌اش را از دست داده است. در چنین شرایطی در جامعه میان دو اندیشه و دو مفهوم از مشروعیت، پیکار در می‌گیرد: مشروعیت نظام سیاسی حاکم و قانونی، اما بدون پشتیبانی حکومت‌شوندگان از یکسو، و مشروعیت بالنده و متکی به انبوه مردم و شهروندان از سوی دیگر. مشروعیتی که ابزارهای قانونی (رسمی) و تواناییهای مادی حاکمیت را در دست دارد، اما با نداشتن کارایی و قاطعیت لازم، پویایی خود را از دست داده و در نبرد با مشروعیت بالنده‌ای است که با پشتیبانی مردم و یاری و نیرو گرفتن از همه نظریه‌ها، مشروعیت قدرت حاکم را از میان برده است و تلاش می‌کند جانشین آن شود. اینگونه جانشینی و جابه‌جایی در مشروعیت و قدرت سیاسی، بیشتر با خشونت و جنبشهای براندازانه و انقلابی همراه است (ابوالحمد،

گزینه‌ای جذابتر به نظر آید (اونیل، ۱۳۸۶: ۱۷۲). پیشتر گفته شد، در یک جامعه اقتدارگرا ذهنیت سلسله‌مراتبی بودن ساخت قدرت و مقام، جا افتاده است و شهروندان پذیرفته‌اند که برخی از افراد از نظر قدرت و شرایط مادی از دیگران برترند. تا زمانی که مردم فضیلت را در مفهوم سلسله‌مراتب می‌بینند، به چنین نظامی وفادارند؛ اما هنگامی که این نظام در فرایند گذار به توسعه قرار می‌گیرد، پدید آمدن خواست برابری [و مشارکت در عرصه سیاست]، می‌تواند مشروعیت سلسله‌مراتب قدرت را از بین ببرد (پای، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۲۲۷).

در واقع بی‌اعتمادی به حکومت زمانی پدید می‌آید که جامعه از حالت سنتی [و ناآگاهی] خارج شود و مردم احساس کنند گروه اندکی در حال حکومت کردن هستند و آنان هیچ نقشی [در فرایندهای سیاسی و اجتماعی] ندارند. در چنین شرایطی مشروعیت حکومت مورد هدف قرار می‌گیرد (خبیری، ۱۳۷۷: ۱۳۸). به اعتقاد محمود سریع‌القلم، «تا زمانی که انسان‌ها سواد نداشتند و فرصت مشاهده نداشتند و جایی جز روستای خود را ندیده بودند، می‌شد نظام اقتدارگرا را حفظ کرد، اما با توسعه سوادآموزی، صنعت چاپ، شکل‌گیری مدنیت و شهرنشینی، سفر، آموزش و رشد فکری افراد، نظام‌های اقتدارگرا نمی‌توانند با آسایش خاطر تداوم یابند» (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۳۰).

یک نظام سیاسی تا زمانی کارایی و مشروعیت دارد که بتواند وظایف مورد انتظار افراد جامعه را انجام دهد. وظیفه اصلی نظام سیاسی پشتیبانی همه‌جانبه

● مشارکت مردمان از راه احزاب سیاسی مستقل و دیگر تشکلهای مدنی را می‌توان از مکانیزمهای اصلی در مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی دانست. نکته اساسی این است که چنین احزاب مستقل و کارآمدی، تنها در ساختار و فرهنگ سیاسی مردمسالار و توسعه‌یافته فرصت و زمینه‌ای برای رشد و فعالیت می‌یابند.

۱۳۸۴:۲۵۴-۲۵۰).

بنابراین جنبشهای اعتراضی و انقلابی، برآمده از ساختاری است که در آن امکان مشارکت از سوی افراد جامعه وجود نداشته باشد. اما اگر ساختی بتواند افراد و گروهها را جذب کند و شرایطی را پدید آورد که آنها بتوانند در درون آن به رقابت و مشارکت بپردازند و نه بیرون از آن، امکان ناچیزی برای پدید آمدن جنبشهای اعتراضی فراهم خواهد کرد. در واقع جنبشهای انقلابی، محصول پیدایش و ضعف بحران مشارکت سیاسی هستند.

از دید واینر، هنگامی که نخبگان حاکم، خواستها و یا رفتار افراد و گروههایی را نامشروع و غیرقانونی بدانند که خواستار مشارکت در نظام سیاسی اند، تعارضی روی می دهد که «بحران مشارکت» نامیده می شود (واینر، ۱۳۸۰:۲۸۰).

در بحران مشارکت با سه عنصر روبرو هستیم: نخست اینکه افراد یا گروههایی هستند که خواهان مشارکت سیاسی اند؛ دوم اینکه، نخبگان حاکم خواستهای افراد و گروهها را نامشروع می دانند و به آنها پاسخ نمی دهند و یا نهادهای لازم برای پاسخگویی را ندارند؛ و سوم اینکه، بین تقاضاهای مشارکت سیاسی و نخبگان حاکم، کشمکش بوجود می آید (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۸۹:۷۹-۷۷). در واقع بحران مشارکت زمانی ایجاد می شود که افراد جامعه، دارندگان قدرت را سراسر نامشروع بدانند و منکر هرگونه امتیازی (حق تاریخی، صلاحیتهای اخلاقی، شایستگی، ...) شوند که آنان را شایسته حکمرانی بر دیگران یا حتا شرکت در فرایندهای حکومت می کند (واینر، ۱۳۸۰:۲۸۶).

به بیان دیگر، بحران مشارکت را می توان بخش مهمی از زندگی اجتماعی دانست که می تواند پشتیبانهای قدرت را از میان ببرد و با پویایی بخشیدن به گونه دیگری از روابط میان گروهی، ساختار روابط پیشین را در هم ریزد و باورهای مربوط به سازمان سیاسی و اجتماعی را دگرگون کند. بنابراین زمانی که پدیده جنبش اعتراضی چهره عمومی به خود بگیرد،

افراطگرایی در سیاست رخ می نماید. افراطگرایی در واقع پیامد جدا کردن گروههای گوناگون اجتماعی است که نسبت به کنار زده شدن خود، آگاهی یافته اند. بحران در برابر دیدگان نمایندگان گروههای بسیج شده دریچه ای در فراسوی قدرت می گشاید، تا جایی که رویاروییها پیدایش یک فرسودگی شدید از مشروعیت نظام حاکم را آشکار می سازد. فروپاشی پشتیبانی از حکومت و شکست تلاشهایی که برای بازایی مشروعیت از دست رفته انجام می پذیرد، به دست اندرکاران جنبش انقلابی این امکان را می دهد که رژیم را رژیمی ناکارآمد و نامشروع اعلام کنند. بحران سیاسی، توافقیهای تضمین کننده ثبات سیاسی نظام را در هم می ریزد. این توافقیها، توافق میان گروههای حاکم، توافق میان دولت و سازمان دارای منافع اجتماعی (نهادهای مدنی) و توافق میان نهادهای سیاسی و دیوانی دولت (پلیس و...) است. این پدیده که می توان آنرا تخریب مقدماتی نامید، بیشتر چهره ای خشن به خود می گیرد. در این شرایط، همه نهادهایی که در حالت عادی کارکردهای روزمره را انجام می دهند و فعالیتهای مشروع داشته اند وارد میدان می شوند. ارزشها و باورها از این زمان مورد تهاجم قرار می گیرند، گرایشهای عادی شایستگی خود را از کف می دهند و بسیاری از نمادها به ابزاری برای رویارویی سخت تبدیل می شوند. بدین سان، پشتیبانها به مرز فروپاشی کامل می رسد (ملک محمدی، ۱۳۸۱:۲۳۷-۲۳۶) و در نتیجه، انقلاب رخ می دهد.

انقلاب را در یک تعریف کلی می توان دگرگونی ای دانست که در خارج از چارچوب قدرت حاکم پدید می آید و با میزانی از خشونت همراه است، حاکمان سیاسی را تغییر می دهد و سرانجام، دگرگونیهای پایدار در نظام سیاسی، ایدئولوژی و ساخت اجتماعی و اقتصادی پدید می آورد. (بشیریه، ۱۳۸۲:۱۰)

نتیجه گیری

بررسی ارتباط میان مشارکت سیاسی و مشروعیت نظام سیاسی نشان داد که پویایی مشارکت سیاسی

منابع

- آقا بخشی، علی (۱۳۷۵)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۴)، مبانی سیاست (جلد نخست)، تهران: توس.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸)، علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران: ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: سمت.
- ----- (۱۳۸۸)، جزوه جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
- امینی، علی اکبر (۱۳۹۰)، «اثر فرهنگ سیاسی بر مشارکت سیاسی زنان و دانشجویان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۸۳، بهار.
- اونیل، پاتریک (۱۳۸۶)، مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- بروکر، پل (۱۳۸۳)، رژیم‌های غیر دموکراتیک: نظریه‌ها، سیاست و حکومت، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ----- (۱۳۸۳ الف)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- ----- (۱۳۸۳ ب)، عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر.
- ----- (۱۳۸۴ الف)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- ----- (۱۳۸۴ ب)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نگاه معاصر.
- پای، لوسین (۱۳۸۰)، «بحران مشروعیت سیاسی»، در: بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۳)، «نگاهی به مسئله مشروعیت»، فصلنامه راهبرد، ش ۳، بهار.

در جامعه، مشروعیت و پایداری نظام سیاسی را در پی دارد، درحالی‌که نبود مشارکت فعال شهروندان در زندگی سیاسی، اعتماد و باور آنان به حکومت و مبانی آنرا کاهش می‌دهد یا از میان می‌برد و سرانجام مشروعیت و دوام آنرا با چالش اساسی روبه‌رو می‌کند. بنابراین، پیوندی ژرف میان نظام سیاسی و مشارکت سیاسی وجود دارد و نظام سیاسی مردمسالار، مشارکت سیاسی پویا و آگاهانه را گسترش می‌دهد، اما نظام سیاسی اقتدارگرا از مشارکت پویا و مشروع مردمان جلوگیری می‌کند و دست به ایجاد مشارکتهای صوری و نمایشی می‌زند.

براساس الگوی تحلیل سیستمی، یک نظام سیاسی به‌گونه‌ای طبیعی با محیط یا جامعه خویش همواره در ارتباط رویارو به سر می‌برد که این مسأله مایه پویایی، دوام و مشروعیت نظام می‌شود، اما اگر این فرایند بنا به دلایلی نباشد و یا به بن‌بست برسد، نظام با بحران مشروعیت و ناپایداری روبه‌رو می‌شود که این امر می‌تواند نظام را دچار فروپاشی کند. ارتباط مردم و نظام سیاسی، در چارچوب نهادها و تشکلهای جامعه مدنی صورت می‌گیرد. در این میان نقش و جایگاه احزاب سیاسی مهمتر از دیگر تشکلهاست. احزاب سیاسی مستقل، در واقع ابزاری برای دستیابی اعضای جامعه به مشارکت در فرایندهای سیاسی است. از آنجا که امکان بازتاب نظرها و آرای یک به یک اعضای جامعه نیست، احزاب با جمع‌بندی، دسته‌بندی و بازتاب نظرهای گوناگون مردمی، آنها را عملی می‌سازند. این امر، کار حکومت را در تصمیم‌گیری آسانتر می‌کند و نبود این حلقه میانجی میان حکومت و مردمان، سرانجام به زیان رهبران سیاسی تمام می‌شود. براین پایه مشارکت مردمان از راه احزاب سیاسی مستقل و دیگر تشکلهای مدنی را می‌توان از جمله مکانیزمهای اصلی در مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی دانست. نکته اساسی این است که چنین احزاب مستقل و کارآمدی، تنها در ساختار و فرهنگ سیاسی مردمسالار و توسعه‌یافته فرصت و زمینه‌ای برای رشد و فعالیت می‌یابند.

- خیبری، کابک (۱۳۷۷)، «مؤلفه‌های جامعه مدنی و بحران‌های اجتماعی»، فصلنامه سیاسی-اجتماعی گفتمان، تابستان.
- دومارگین، ژان ایو و دانیل موشار (۱۳۸۹)، مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر آگه.
- دوورژه، موریس (۱۳۸۲)، اصول علم سیاست، ترجمه سیدابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران: نشر میزان.
- راش، مایکل (۱۳۸۸)، جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رشیدی، بهروز (۱۳۸۶)، «نقش مشارکت اجتماعی در اقتدار ملی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، س (۱)، زمستان.
- ساعی، احمد (۱۳۷۵)، درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی و سیاسی جهان سوم (سیاست، قدرت و نابرابری)، تهران: نشر قومس.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، «نخبگان و توسعه گفتگو»، در: روشنفکران، احزاب و منافع ملی، به کوشش مسعود رضوی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۳)، «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۳۲.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۳)، «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۳۲.
- طالبی، ابوتراب؛ و دیگران (۱۳۸۷)، «عوامل مؤثر در اعتماد سیاسی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳ (۴)، پاییز.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۴)، «فهم فرهنگ سیاسی»، فصلنامه سیاست خارجی، ۹ (۴).
- بلوندل، جان (۱۹۹۰)، *Comparative Government*, Philip Alan.
- داهل، ر.ا. (۱۹۸۹)، *Democracy and his Critics*, London: Yale University Press.
- لپسیت، س.م. (۱۹۵۹)، *Political Man: The Social Basis of Politics*, New York.
- ناپایداری احزاب، تهران: نیک فرجام.
- عبوضی، محمد رحیم (۱۳۸۰)، طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- (۱۳۸۲ الف)، سیاستهای مقایسه‌ای، تهران: سمت.
- (۱۳۸۲ ب)، چالشهای توسعه سیاسی، تهران: نشر قومس.
- (۱۳۸۹)، سیاست‌شناسی (مبانی علم سیاست)، تهران: سمت.
- مصفا، نسرين (۱۳۷۴)، «مشارکت سیاسی زنان: یک مطالعه میدانی»، فصلنامه سیاست خارجی، ۹ (۲)، تابستان.
- ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، از توسعه لرزان تا سقوط شتابان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.
- (۱۳۸۸)، احزاب سیاسی و گروههای ذی‌نفع، تهران: نشر قومس.
- نلسون، جان. ام (۱۳۷۹)، «مشارکت سیاسی»: در: درک توسعه سیاسی، به اهتمام مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نوروزی، نصراله (۱۳۷۵)، «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، فصلنامه راهبرد، ش ۹، بهار.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- واینر، مایرون (۱۳۸۰)، «مشارکت سیاسی: بحران فرایند سیاسی»، در: بحرانها و توابعها در توسعه سیاسی، لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- علم، محمدرضا (۱۳۸۷)، سهم فرهنگ سیاسی ایران در